

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، پاییز ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۷، ص ۱۲۷-۱۵۸

مهدویت در غرب اسلامی

دکتر محمدرضا پاک*

اندیشه مهدویت از مفاهیم مؤثر قرآنی، روایی، کلامی، سیاسی و از ارکان تاریخ اسلام است که در فرهنگ و تمدن اسلامی و بحران فراگیر و مستمر جهان اسلام، جایگاه ویژه‌ای داشته است. موعودگرایی در غرب اسلامی که سرزمین هم‌زیستی ملل منتظر الظهور است ریشه سنتی دارد. نخستین تجربه پیدایش دولت براساس مهدویت در غرب اسلامی روی داد. گزارش تاریخی از چهارده قرن مهدویت و بررسی مبانی نظری آن، مدعیان مهدویت و دولت‌های کلامی مهدوی که از اواخر قرن دوم تا اواسط قرن چهاردهم هجری با ادعای مهدویت در غرب اسلامی تأسیس شدند، موضوع بررسی این نوشتار است.

واژه‌های کلیدی: مهدویت، انتظار، غرب اسلامی، فاطمیان، موحدون، ابن تومرت.

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.

نگاه اجمالی به مهدویت در جهان اسلام

غرب اسلامی آزمایشگاه واقعی مهدویت^۱ و نمونه‌های جاذبه و دافعه؛ تحجیر و تملق؛ و گمراهی و امخراق در مورد مهدی معلوم در روایات بوده است. بیان ابن جوزی درباره گروه‌های مدعی مهدویت در شرق و غرب به کار می‌رود. او درباره قرامطه می‌گوید: *یَمخرقون بالمهدی؛ یعنی آنها در مورد مهدی دچار گمراهی شدند و به بیراهه رفتند.*^۲ از نیمه نخست قرن اول هجری، امواجی از ادعاهای مهدویت از مدینه آغاز شد و سپس بسیاری از نقاط شرق و غرب را در نوردید، بیشترین دست‌آورد سیاسی این امواج، در مغرب بود. بنا به روایتی مشهور بین شیعه و سنی، مهدی از نسل فاطمه و دارای حیرت و غیبت است؛ قومی به او هدایت و قومی به او گمراه می‌شوند. مردم غرب اسلامی در مفهوم مهدی بیشتر از سایر نقاط دچار حیرت بودند و بارها غیبت او در آن جا انکار شد و با ظهور ده‌ها مهدی دیگر، جایی برای طرح غیبت او باقی نماند، این وضعیت باعث سوء استفاده از اخبار مهدی می‌شد.

ملاحم ظهور مهدی از مغرب، نشانه ذهنیت مردم این منطقه از ظهور موعود است و نشان می‌دهد که آنها در جست‌وجوی مصادیقی برای آن بوده‌اند. برخی از اخبار فقط آغاز ظهور مهدی را از مغرب می‌دانند. این روایت‌ها از اهتزاز پرچم‌های زرد در مغرب، اسکندریه و سپس در شام، در زمان ظهور، خبر داده‌اند. روایاتی نیز به وقوع یک خسوف به عنوان نشانه ظهور مهدی در مغرب اشاره کرده‌اند. یکی از پیش‌گویی‌ها، در اواخر دوره رستمی در مغرب الاوسط، رخ داده است. گروهی از مردم مغرب گمان کردند که آخرالزمان، وقت ظهور مهدی است، از این رو بر طبق حدیثی که مردم با ظهور مهدی در آخرالزمان در جوغراف جمع می‌شوند، عده‌ای با چند فقیه به آن محل حرکت کردند و بعد از طی چند روز به دلیل حوادثی، متوقف شدند. جوغراف، مکانی خیالی و فرضی یا محلی در فلسطین است و پرچم‌های زرد، ابتداء در مغرب، سپس در اسکندریه و سرانجام در شام و جوغراف به اهتزاز در می‌آید.

با این وصف، هر حادثه‌ای شبیه به ملاحم ظهور، کافی بود تا در ذهن مردم مغرب

شابعه ظهور یک مهدی را قوت بخشد. برای مثال در حادثه‌ای که در روز جمعه پنجم ربیع‌الاول سال ۱۲۸۱ هـ، در مسجد فاس رخ داد، بازرگان معروف این شهر کشته شد و دامنه آشوب به شهر کشید و کشتاری آغاز شد، در این حین کسی اوضاع شهر را دید و گفت: امام مهدی خروج کرده است.^۳

در شرق و غرب جهان اسلام جماعتی از مردم، مفهوم غیبت را مخدوش و به مهدی‌های حاضر روی آوردند. بدین‌سان انکار یا اثبات غیبت و اعلام ظهور مهدی، بزرگ‌ترین عامل تشنج در خلافت عباسی و دولت‌های اسلامی بود. یکی از گروه‌های عمده‌ای که با این تشنج سال‌ها خلافت اسلامی را به ستوه آوردند، قرامطه شرق بودند. آنان امام غایب را انکار می‌کردند و مهدی را صاحب‌المغرب، یعنی عبیدالله مهدی می‌دانستند. ابن جوزی نقل می‌کند که ابوطاهر قرمطی بارها وارد کوفه و کربلا شد؛ اما به زیارت قبر امام علی(ع) و امام حسین(ع) نرفت، چون مایه امید او مهدی صاحب‌مغرب بود.^۴ قرمطیان در خصوص مهدی معلوم در روایات، از نسل فاطمه و حسینی نسب، دچار گمراهی فاحشی شدند که بعدها به آن اذعان نمودند. آنان از کسانی بودند که بیشترین مخالفت‌ها را با عبیدالله مهدی ابراز کردند.

ابن جوزی، از دو مدعی مهدویت در شرق و چهار مدعی در غرب اسلامی نام برده، می‌نویسد: نخستین مدعی مهدویت، محمد بن حنفیه و سپس شخصی از بنی علی در یمن بود. در غرب ابتدا عبیدالله مهدی، اولین قائم بود که در قیروان ظهور کرد و سپس محمد بن هشام بن عبدالجبار و سپس عبدالعزیز بن اصبح و سپس محمد بن ادریس الحسینی در مالقه بود.^۵

جهان اسلام در قرن سوم هجری، شاهد بیشترین استفاده از ظرفیت‌های مهدویت بود افراد زیادی از نام مهدی معلوم در روایات استضاءه کردند. از موارد متعدد ادعای مهدویت در شرق و غرب، تنها مدعیان غربی از ادعای مهدویت خود محصول سیاسی برداشت کردند. از جمله آنها برغواطه و فاطمیان بودند که بهترین بهره‌برداری را نمودند. جهان اسلام در قرن‌های بعد نیز تحت تأثیر امواج مهدویت بود. از قرن‌های چهارم، پنجم، ششم

و هفتم هجری تا چند قرن پس از آن، چندین مهدی ظهور کردند و اوج این واقعه مربوط به قرن هفدهم میلادی (۱۱ هجری) می‌باشد که آسمان جهان اسلام مهدی باران بود. آن چه مسلم است استفاده از الگوهای خروج منجی در غرب، با موفقیت روبه‌رو شد. برغواطه، فاطمیان، خوارج، مرابطین، موحدین، بنی حفص، شرفای سعدی و علوی‌ها، با استفاده از این الگو، دولت‌های نیرومندی به وجود آوردند؛ اما در شرق، مهدویت به صورت بحران‌هایی درآمد که عباسیان به سرعت آنها را سرکوب کردند. البته، تأسیس دولت عباسی، خود، مرهون استفاده مناسب و به موقع از الگوی ظهور منجی بود. عباسیان، استفاده از ظرفیت‌های مهدویت را با الگوسازی مناسب و به طور گسترده و متمرکز آغاز کردند. از جمله روایاتی که مورد استفاده آنها قرار گرفت این بود: لاخلافة بعد بنی امیه حتی یخرج المهدی؛ یعنی بعد از فروپاشی بنی امیه خلافتی روی کار نمی‌آید، مگر بعد از این که مهدی ظهور کند.^۶ کارگزاران عباسی، از روایات متعدد دیگر که حاکی از آن بود که مهدی از خاندان عباسی است نیز بهره می‌بردند.

کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق شیعی مشابه که در شرق، مدعی مهدویت بودند، موفق به کسب قدرت نشدند و تجربه اسماعیلیه در مهد خود، ایران، با شکست سختی روبه‌رو شد.

خلاصه این که از ظرفیت‌های موجود در مهدویت در قالب الگویی مبتنی بر پیش‌گویی‌ها و ارهاصات زمانی مربوط به آخرالزمان و منجی قائم منتظر دادگستر در فرهنگ مسلمانان، استفاده شد و این وضعیت، در اواخر قرن اول هجری در شرق و غرب جهان اسلام جایگاه ویژه و متجانسی نزد قدرت‌های سیاسی و تعداد زیادی از حرکت‌های اصلاح طلبانه و ظلم ستیز پیدا کرد.

توجیهات نظری مهدویت و توسعه آن در جهان اسلام

از لحاظ مبانی نظری، بسیاری از متفکران در غرب و شرق جهان اسلام، راه را برای ظهور آسان مهدی‌ها و منتیبیان، در زیر مجموعه مدعیان مهدویت، باز کردند. این مبانی در

چهارچوب تأویل، از جمله آیه ۴۱ سوره احزاب و چند روایت، به وسیله علماء مذاهب، به ویژه متصوفه، ارائه شده است.

از جمله در عبارات عبیدالله مهدی در توجیه مبانی نظری مهدویت، مطالب در خور توجهی وجود دارد. او در میان جمعی از علماء قیروان با ابی عثمان سعید بن الحداد درباره آیه (... و لكن رسول الله و خاتم النبیین) مناظره کرد و خاتم النبیین را غیر از رسول الله دانست؛ در بیان او حضرت محمد (ص) خاتم انبیاء الهی است، اما خاتم رسولان الهی نیست. مبنای استدلال او این بود که حرف واو بعد از رسول الله، عاطفه نیست، بلکه به معنای ابتداء می‌باشد. امام ابی عثمان سعید ابن الحداد، با رد دیدگاه عبیدالله، این طور پاسخ داد: این واو، از جمله واوهای عطف، مانند واو در آیه (هو الاول و الآخر و الظاهر و...) می‌باشد و واو ابتداء نیست.^۷

ظاهر آیه ۴۱ سوره احزاب نشان می‌دهد که خاتم النبیین بودن حضرت محمد (ص)، مستلزم ختم سلسله رسولان است؛^۸ اما در استدلال افرادی که با ادعای مهدویت در پی آماده سازی بستر مناسب برای اهداف خود بودند، هیچ‌گونه رابطه استلزامی بین خاتم انبیاء و خاتم رسل وجود ندارد. افراد دیگری نیز در غرب و شرق به چنین تأویلی از آیه مزبور دست زده‌اند که تعداد آنها کم نیست.

مهم‌ترین مبنای نظری مهدویت، «امامت باطنی» است. غزالی پایه‌گذار این نظریه در شرق است؛ اما تکامل نهایی آن در غرب صورت گرفت. نقطه ثقل تصوف غزالی این بود که مهدی یکی از اقطاب راه تصوف است. انگیزه غزالی از این نظریه، مقابله و طرد اندیشه امامت منصوص شیعی بود. او قول امامیه که مهدی از اولاد امام حسن عسکری (ع) است، باطل دانست و معتقد شد مهدی در خراسان مرده و مدفون شده است. وی بعد از انکار مهدی معلوم در روایات شیعه و سنی، الگوی خود را در باب مهدویت در چهارچوب طریقت و تصوف ارائه داد. در الگوی غزالی، هر شخص صالح بدون توجه به نسب، می‌تواند مهدی باشد. او با استناد به دیدگاه علاءالدوله سمنانی، یکی از بزرگان تصوف، نظریه خود را این طور ارائه نمود: «و قد صرح القطب الربانی الشیخ علاءالدوله

سمنانی ان المهدی صار من الابدال و غاب عن اعین الرجال ثم صار قطبا و مات فی تلک الحال و تولى القطبیه بعده من ارباب الکمال».^۹

غزالی تنها شخصیت نادر جهان اسلام بود که بر مبنای الگوی مزبور، یک مهدی برای شرق و یک مهدی برای غرب ساخت. ارائه دو مهدی در شرق و غرب، برای از کار انداختن توان شیعه در استفاده از ظرفیت‌های مهدویت در جهان اسلام بود. عصاره سیاست شرقی غزالی، اعلام مهدویت المستظهر بالله، خلیفه عباسی، بود که مبنای مهدویت او را با طرد مبنای نظریه غیبت شیعه امامی مطرح کرد و عصاره سیاست غربی او، تربیت یک طلبه بربر بود تا وی بتواند در بین بربرهای هم جنس و فرهنگ خود، به عنوان مهدی ظهور کند. محور اساسی سیاست غربی او، تعیین مهدی معلوم برای غرب اسلامی بود. او به ضرورت این مطلب تصریح نمود و در جلسات درس خود ابن تومرت را «امید آینده مغرب» نامید و بر ضرورت ظهور یک بربر به عنوان مهدی در مغرب تأکید کرد.^{۱۰} متصوفه، الگوی غزالی را در غرب اسلامی رواج دادند. دو قرن بعد، ابن عربی شکل متقن و مبسوطی از آن ارائه کرد. ابن عربی در توجیه مبنای نظریه مهدویت، نوعی ولایت را برای مهدی فرض کرد. این ولی قائم ممکن است شخصی از عرب باشد؛ چنان که ابن عربی ادعا می‌کند که این ولی عرب را در سال ۵۹۵ هجری دیده است و امکان دارد که ابن عربی، خود همان ولی باشد.^{۱۱} در همین زمان، نظریه مهدویت نوعیه غزالی در شرق نیز در عبارات مثنوی مطرح شد. او تصریح می‌کند که در هر زمان ممکن است یک ولی قائم وجود داشته باشد. در دیدگاه مولوی، مهدی قطب و کامل است و نیاز به شرط نسب ندارد که از نسل عمر یا از نسل علی(ع) باشد؛ بدین شکل در غرب و شرق جهان اسلام، افرادی چون غزالی، ابن عربی و ابن سبعین، نظریه مشابهی در خصوص مهدویت ارائه نمودند که موجب انکار مهدی معلوم در روایات شیعه و سنی شد.^{۱۲}

موفقیت نظریه امامت و مهدویت نوعیه در غرب، با شکست نظریه امامت منصوص شیعی و خارج شدن اندیشه مهدویت از انحصار چهارچوب‌های نظریه امامت منصوص در

شرق هم‌زمان شد. نظریه مهدویت و امامت نوعی، جانشین مناسبی برای شعار شرقی «الرضا من آل محمد» بود که قدرت طلبان بارها از آن استفاده کردند.

زمینه‌های موعودگرایی در غرب اسلامی

زمینه‌های آغازین اندیشه مهدویت در غرب را باید در دو منشأ اساسی جست‌وجو کرد: یکی در تبلیغات مسیحی که از چند قرن پیش از آغاز فتوحات مسلمانان در مغرب، به وسیله دولت مسیحی روم و مبلغان وابسته به آنها صورت گرفته بود؛ و دیگری در احادیث و روایات ملاحم و فتن پیامبر، ائمه شیعه و صحابه که درباره مهدی و آخرالزمان در مغرب، آمده بود. صحابه و بسیاری از تابعین که جزو نخستین فاتحان مغرب بودند، مجموعه‌ای از این مطالب را در سراسر منطقه منتشر کردند. در غرب، اسلام ابتدا وارد افریقه شد که تبلیغات مسیحی، بذر بشارت‌های ظهور مسیح را از سال‌ها قبل در آن جا پاشیده بودند. «وقتی اسلام وارد این مناطق شد مسیحی‌ها را مالک آن جا دیدند و بارها با آنها جنگیدند و سرانجام دویست سال بعد از وفات پیامبر، اسلام در مغرب کاملاً جایگزین مسیحیت شد».^{۱۳} بزرگانی از علمای دین مسیح و یهود در این سرزمین زندگی می‌کردند و آوازه بشارت ظهور مسیح موعود در فرهنگ عامه رسوخ کرده و به صورت اسطوره‌های پایدار درآمد بود. اسقف شهر هیپو و قدیس آفریقایی، اگوستین (۴۳۰ - ۳۵۴م)، در میان بربرهای افریقیه، اندیشه شهر خدا را ارائه داد و آنها را به صلح، آرامش، ملکوت آسمانی و ظهور منجی بشارت داد.

اگوستین در سال ۳۵۴م در نمیدی* (بلاد جرید) در شمال آفریقا به دنیا آمد. کشور بربری او مورد تهاجم ژرمن‌ها قرار گرفت. او عدالت موعود شهر خدا را در برابر ستم متجاوزان به حریم بربرها، در قالب موعودگرایی مطرح کرد. افکار او اقتباسی از اندیشه‌های مانی بود که ایرانیان به مغرب آوردند. مانی به دو اصل خیر و شر معتقد بود؛

* Nomidie.

اما آگوستین بر خلاف مانی، به غلبه خیر بر شر که اساساً عدمی است، در زمان موعود اعتقاد داشت. تصویری که او از «زمان» براساس سه مفهوم: خاطره، دقت و انتظار، ارائه داد، دربارهٔ موعودگرایی در خور توجه است.

موعودگرایی ریشه‌های عمیقی در فرهنگ یهود نیز دارد و بخشی از آگاهی دینی آنهاست. انتظار مسیحا ماهیتاً از اصول ثابت دین یهود است^{۱۴} و موسی بن میمون آن را از اصول دین شمرده است. عهد عتیق، ده‌ها پیش‌گویی دربارهٔ ظهور آخرین پیامبر، استقرار خدا در صهیون و برقراری صلح جهانی (از جمله پیش‌گویی اشعیا) دارد.^{۱۵}

با توجه به این مطلب، بارها علمای مسلمان در غرب اسلامی سعی کردند تا یهودیان را به اسلام دعوت کنند، یک فقیه قرطبی پیش‌گویی کرد که یهودیان مغرب در آغاز سال آینده هجری به پیامبر اسلام ایمان بیاورند. ابراهیم بن ابوالعافیه، از اهالی طلیطله (۱۲۹۱-۱۲۴۰م) نیز خود را صاحب معجزه دانست و ظهور خود را در ۱۲۹۰م اعلام کرد. وی پس از آن که با مخالفت رسمی یهودیان اسپانیا روبه‌رو شد به سیسیل گریخت.^{۱۶} دو یهودی دیگر در اثلون در ایالت سیگویا و شهر اوایلا، با ادعای ظهور، مردم زیادی را در اطراف خویش جمع کردند.^{۱۷} موسی بوتاول در کاستیل (قشتاله) ادعا کرد مسیح موعود است و انبوهی از مردم، حتی بزرگان و فلاسفه یهود به او ایمان آوردند.^{۱۸} در احادیث اسلامی نیز به موعودگرایی یهود اشاره شده و از مهدی همراه با عصای موسی و اخراج تابوت سکینه سخن به میان آمده است که به واسطهٔ آن یهود اسلام می‌آورند. علت نام‌گذاری او به مهدی این است که او یهود را به اسفار یهود که در کوهی در شام، مدفون است، هدایت می‌کند و آنها به این سبب، به او ایمان می‌آورند.

مسیح یا مهدی

غرب اسلامی محل تلاقی اسلام، مسیحیت، یهود در مسئلهٔ منجی موعود بود. این نقطهٔ اشتراک، به ویژه با دین مسیح، اهمیت بسزایی در حوادث سیاسی و اعتقادی آن‌جا داشت. در خصوص این‌که آیا مسیح، مهدی موعود است و یا این‌که مهدی موعود از بین

مسلمانان ظهور می‌کند، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است. فاطمیان و بعدها پیروان آنها با ادعای مهدویت مسیح از سوی مسیحیان روبه‌رو شدند. امویان اندلس نیز با احادیث مهدویت مسیح، مهدویت آنها را انکار کردند. مباحثه‌های کلامی زیادی از سوی فاطمیان و وابستگان آنها در مناطق هم‌جوار با مسیحیان، صورت گرفته است؛ از جمله، آنها در رساله قسطنطنیه ظهور مسیح را انکار کرده‌اند. سبط بن الجوزی نیز در جوار مسیحیان، مهدویت مسیح را انکار کرده، می‌نویسد: قبول مهدویت مسیح با مفهوم «لانی بعدی» منافات دارد.^{۱۹}

روایاتی، چون «المهدی هو عیسی بن مریم»، صرف نظر از اعتبار سند، حاکی از توجه به اندیشه مهدویت عیسی و نقش آن در حوادث سیاسی مسلمانان است. این اندیشه در برهه‌هایی از تاریخ مغرب، مورد استفاده قدرت‌های مختلف برای مقابله با ادعای مهدویت گروه‌های رقیب بوده است. امویان، زمانی به صاحبان شعار «المهدی هو عیسی بن مریم» برای مقابله با ادعای مهدویت شیعه مشهور شدند. انگیزه دیگر استفاده از این گونه احادیث، رعایت جانب مصلحت در رابطه با قدرت‌های مسیحی هم‌جوار بوده است.

در اواخر [دوره] موحدین نیز مأمون موحدی با حدیث (لامهدی الاعیسی بن مریم)، مهدویت ابن تومرت را انکار نمود. مواضع خلیفه موحدین متأثر از تبلیغات و فشار نظامی مسیحیان بود که باعث می‌شد دولت‌های هم‌مرز با مسیحیان در آندلس و مغرب، مهدویت مسیح را قبول کنند.

ابن عربی اندلسی که در نزدیکی مسیحیان زندگی می‌کرد، جمع‌بندی نهایی را در این خصوص انجام داد. او، مسیح و مهدی را از نسل محمد (ص) دانست و معتقد شد که عیسی بن مریم از امت محمد (ص) است و بالضروره در آخرالزمان نزول و سنت محمد (ص) را اجرا می‌کند، صلیب را می‌شکند و خوک را حرام می‌کند. محی‌الدین با تصریح به شکست صلیب که منشأ روایی دارد،^{۲۰} در برابر موعودگرایی مسیحیان موضع گرفته و آن را به شکل اسلامی تأویل کرده است. او ختم ولایت را میراث مشترک مهدی

موعود از نسل هاشم و مسیح موعود می‌داند.^{۲۱}

امام حاضر یا امام غایب

خلافت و امامت، دو الگوی حرکت سیاسی و شیوه کسب قدرت و ابزار صلاح در جوامع اسلامی بوده است. از صدر اسلام به بعد، پیروان مذاهب و فرقه‌های اسلامی به صورت گروه‌های رقیب در دو شکل امامت و خلافت برای کسب قدرت با یکدیگر به نزاع برخاستند و مغرب معرکه بزرگ این نزاع گردید. خوارج، شیعه، امویان، وابستگان خلافت عباسی و نیروهای بربر، طرف‌های این نبرد بزرگ به شمار می‌آمدند و همواره، ادعای مهدویت فرق شیعه، عکس‌العمل گروه‌های رقیب سنی را بر می‌انگیخت.

از انگیزه‌های اصلی ادعای مهدویت در شرق، برخورد ایذایی، مقاومت و مخالفت در برابر اندیشه امامت منصوص شیعه امامی بود که مهدی معلوم در روایات را غایب می‌دانستند. اعلام غیبت کبرای مهدی، به منزله مردود شمردن ادعاهای مهدویت از سوی سایر فرق شیعی و غیر شیعی بود. غیبت کبری تا حدودی جریان ادعای مهدویت را دچار رکود کرد؛ اما این جریان هم‌چنان با آهنگی ناموزون در شرق و غرب طنین انداز بود.

اندیشه مهدویت در مغرب به صورت برآیند دیدگاه کلامی و اعتقادی گروه‌های مختلف در مورد خلافت و چگونگی امامت، اشکال مختلفی پیدا کرد. خوارج صفری شکل سنتی خلافت را که منحصر به خاندان خاصی (قریش) بود، انکار کردند. خوارج بنی‌مدرار در سجلماسه، بر این مبنا اعلام خلافت کردند. خوارج اباضی رستمی ضمن پذیرش الگوی امامت، براساس شرایط خاصی - بدون این که عصمت را معتبر بدانند - ائمه حاضر را عامل اصلاح جامعه اسلامی دانستند. اغلییان و مرابطان از دشمنان سرسخت اندیشه امامت، خلافت را ابزار اصلاح و کسب قدرت قلمداد کردند. فاطمیان، ادریسیان، بنی‌حمود و موحدین، ضمن تأکید بر اصل عصمت امام و پذیرش مهدویت ائمه حاضر، قدرت را از آن امام مهدی حاضر دانستند.

دولت‌های اموی، خوارج، اغلی و مرابطی، به طور ابزاری و موقت از اندیشه مهدویت

بهره جستند؛ در حالی که هیچ‌گونه اعتقادی به آن نداشتند. دولت‌های اغلیبی و مرابطی، زیر مجموعه خلافت عباسی و منکر امامت و امام غایب بودند. در حقیقت، ابزار مهدویت، همواره عقیده و ایدئولوژی ثابت همه فرق‌های شیعی، استراتژی ثابت دولت عباسی و دولت‌های وابسته به آن، و تاکتیک موقت دولت اموی، خوارج و برخی از گروه‌های شورشی مغرب بوده است.

رستمیان مغرب در چهارچوب دیدگاه‌های معتزله، نظریه‌ای درباب امامت ارائه دادند که علی‌رغم انکار امام غایب، شباهت بسیاری به نظریه امامت شیعی داشت. خوارج اباضی رستمی خلافت را غیر شرعی و امامت را تنها راه اصلاح جامعه دانستند. رستمی‌ها به همان اندازه که خلافت را مردود شمردند، امامت امام غایب را نیز طرد کردند. استدلال آنها این بود که جامعه به امام عالم، فاضل، عادل و حاضر در میان مردم نیاز دارد و امامانی که از بین افراد صالح موجود در جامعه از سوی شورا و به طور آزاد انتخاب می‌شوند باید هدایت امت را برعهده گیرند.^{۳۲} یک خارجی به نام ابوحاتم الملزوزی، در حدود سال‌های ۱۴۵ تا ۱۵۵ هـ، همه نیروهای بربر را به دور خود جمع کرد. لشکر عرب یزید بن حاتم این گروه را به شدت سرکوب کرد؛ از این رو آنها به عبدالرحمن بن رستم اباضی پناه بردند و به کمک او، اولین دولت بربری را در مغرب الاوسط تشکیل دادند. رهبران این دولت که گویا با اندیشه‌های شیعی آشنا بوده‌اند، با طرح نوعی نظریه معتدل در باب امامت شیعی، اصلاح را وظیفه ائمه حاضر شیعی می‌دانستند. این ائمه از الگوهای خروج منجی و پیش‌گویی برای کسب قدرت استفاده کردند. ظلم طاقت فرسای عرب در دوره ولایة بر مردم افریقیه، زمینه مناسبی برای استفاده مناسب از الگوی خروج امام مصلح دادگر بود. در این زمان سپاهیان عرب، به سلسله جنگ‌های خونین خود با بربرها ادامه می‌دادند و بربرها خاطرات تلخی از قتل عام خود به دست اعراب داشتند. این ظلم عظیم و هجوم بی‌سابقه، عدالت خواهی ائمه شیعی معتزلی و ائمه اباضی مذهب را به دنبال داشت و در همه جا شایع شد که در مغرب امامی ظهور کرده که عدل او فراگیر شده است و به زودی عدالت

وی به مشرق هم خواهد رسید.^{۲۳} سرانجام اباضیه طرح خاصی در خصوص امامت، در چهارچوب غیبت و ظهور که عامل تشنج در مشرق شده بود، اندیشیدند؛ بر این اساس، آنها به چهار نوع امامت: امامت ظهور، امامت دفاع، امامت الشراء و امامت کتمان، قائل شدند.^{۲۴}

فرقه‌های شیعی هم که در مغرب به قدرت رسیدند بر غیر شرعی بودن خلافت اصرار ورزیدند. آنها علاوه بر شرایط علم، فضل و عدالت که اباضیه برای امام حاضر برشمرده بودند، شرط عصمت را هم ضروری دانستند و نوع خاصی از علم را درباره امام مطرح کردند و وصیت را هم لازم‌الاتباع شمردند.

مهدویت؛ تعامل چهار رقیب در غرب اسلامی

با توجه به آن چه آمد، اندیشه مهدویت در مغرب، حاصل برخورد و تعامل میان چهار اندیشه و جریان بوده است:

۱. اندیشه‌های اهل کتاب درباره ظهور منجی موعود، به ویژه مسیح؛
۲. اندیشه فرق مختلف شیعی راجع به مهدویت؛ از بین این فرقه‌ها، فقط اندیشه امامت اسماعیلی در غرب، جایگاه مناسبی به دست آورد و سایر اندیشه‌های شیعی به مغرب راه پیدا نکردند یا در آنجا موفقیتی بدست نیاوردند. عمر بن حفصون در شمال آندلس دعوت علویان را رواج می‌داد.^{۲۵} و زمینه‌های فرهنگی ادعای مهدویت آنان را آماده می‌کرد. او به نام قاسم بن ابراهیم، صاحب البصره، خطبه خواند. برخی بازگشت او را به آندلس به یک پیش‌گویی ربط می‌دهند. وی با شنیدن صدایی در تاهرت، سریعاً به کشور خود بازگشت. او در تاهرت شاگرد یک خیاط بود. روزی پیر مردی که از مقابل مغازه خیاط عبور می‌کرد به ابن حفصون گفت: تو صاحب بنی امیه هستی و به زودی بر آنها غلبه خواهی کرد و پادشاهی عظیمی به دست خواهی آورد.^{۲۶}
۳. جریانی که سیاست‌گزاران اموی با تحریف احادیث مهدی و برخی ملاحم برای کسب قدرت، به وجود آوردند. تحریف روایات مربوط به مهدی ویژگی امویان بود. بنا به

روایتی از عمر، او مهدی را از نسل خود دانسته و «برپایی عدالت» را که از ویژگی‌های مهدی است، دربارهٔ عمر بن عبدالعزیز پیش‌گویی کرده است. روایتی، مانند این که «اگر مهدی در میان امت وجود داشته باشد همان عمر بن عبدالعزیز است»، نشان می‌دهد که امویان علی‌رغم انکار اصل مهدویت و مقابله با آن، در مواقع لازم از آن استفاده ابزاری کرده‌اند. امویان غرب همین سیاست امویان شرق را نیز دنبال کردند. ابن‌فرضی، از وابستگان دربار اموی اندلس، با هدف قدح فاطمیان در ادعای مهدویت روایت «لامهدی الایسی بن مریم» را از قول ابن ازرق حصنی اموی (د: ۳۸۵هـ) در قیروان، قرائت کرد و چون برخلاف باور فاطمیان بود، او را زندانی کردند. از مبانی اصلی مواضع امویان در مهدویت، مخالفت با ادعای مهدویت علویان و فاطمیان بود که به نوعی هم‌گامی با مواضع مسیحیان قلمداد می‌شد. از جمله مدعیان مهدویت در بین امویان، احمد بن معاویه بن هشام اموی بود که در ۲۸۸ هـ در الجوف در ثغر اعلی، مرز بین اسلام و مسیحیت در اندلس، خود را مهدی نامید.

۴. جریان خوارج که در مغرب ریشه‌های گسترده داشت و نیز شورشیانی که در گوشه و کنار مغرب سر به طغیان بر می‌داشتند. برخی از این شورش‌های مهم عبارت است از: شورش ابی منصور طنبدی، ابی مزدکیده و صاحب الحمار.

امویان غرب، بنی حمود و مهدویت

فروپاشی قدرت اموی در اندلس خلأ قدرتی پدید آورد که زمینه مناسبی برای اعلام مهدویت خانواده علوی بنی حمود فراهم ساخت. بنی حمود با استفاده از مهدویت و با کمک بربرها مدعی خلافت شدند. در همین زمان محمد بن هشام بن عبدالجبار اموی نیز از الگوی خروج مهدی استفاده کرده بود. او پس از دریافت شکایت‌های مردم از ظلم روزافزون عامریان، دستور داد تا در بین مردم به ستوه آمده از ستم عامری‌ها شایعه کنند که او با ظهور خود دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. بر این مبنای محمد بن هشام بن عبدالجبار، خلیفه اموی، خود را مهدی لقب داد. ابن عذاری تصریح می‌کند که هشام اموی

از رموز ملاحم در نوشته‌های مربوط به پیش‌گویی‌ها استفاده کرده است. البته این خلیفه مفلوک اموی، علی رغم استفاده از لقب مهدی، موفق نشد عنان قدرت را به کف آورد و با مخالفت سرسخت خاندان اموی روبه‌رو شد و تنها عوام الناس و اوباش شهر قرطبه از او استقبال کردند. وی با استفاده از همین مردم، وعده‌هایی که داده بود، در ظاهر عملی ساخت؛ انتقام مردم را از عامریان گرفت و دستور داد تا خانه‌های آن‌ها را آتش بزنند و غارت کنند. مهدی سرانجام علی‌رغم کمکی که از الفونس، شاه مسیحی، دریافت می‌کرد، در سال ۴۲۸ هـ به دست مستعین اموی کشته شد. ابن عذاری با اشاره به بی‌اصالتی ادعای مهدویت این اموی، می‌گوید: کار هشام اموی را تا کنون هیچ اموی [دیگری] انجام نداده بود و این از مناکیب محمد بن هشام بن عبدالجبار بود. او نیز با اشاره به بی‌کفایتی محمد بن هشام و ناتوانی او در استفاده از لقب مهدی، می‌گوید: محمد بن هشام از لقب مهدی استفاده کرد: اما مردم او را به دلیل بی‌کفایتی، سبک‌سری و بی‌ارادگی، «المنقش» می‌خواندند. بنی‌امیه هم اطراف او را خالی کردند و وی مجبور شد سپاه خود را از میان عوام الناس برگزیند.

بنی حمود نیز خود را هاشمی، علوی و مستحق عنوان مهدی دانسته، ادعای محمد بن هشام بن عبدالجبار را انکار کردند. در سال ۴۳۹ هـ چهارتن از رؤسای بربر با محمد بن قاسم بن حمود حسنی بیعت کردند و او را در جزیره خضراء به مقام خلافت رساندند و به او لقب مهدی دادند. این بیعت مورد استقبال امیران آندلس واقع شد و جمعی از آنها معتضد بن عباد بن محمد، صاحب اشبیلیه و امیر بطلیوس، با این بیعت موافقت کردند. بدین‌سان گروهی از امیران آندلس به خلافت مهدی حمودی گردن نهادند. به دنبال این واقعه، رقابتی شگفت بر سر خلافت بین بربرها و علویان و بنی‌امیه درگرفت و فتنه‌ای بزرگ در آندلس برپا شد که از آن به «الفتنة البربرية» یاد می‌شود. این نزاع به بحرانی در عرصه قدرت خلافت تبدیل و خلافت اسلامی بی‌اعتبار شد. مورخان از این قدرت‌طلبی به عنوان فضیحت یاد کرده‌اند. به گفته آنها کار به جایی رسید که در فاصله کمتر از سی

فرسخ، چهار نفر ادعای خلافت کردند.

مهدویت گروه‌های شیعی در غرب

ظلم فراگیر اگلبیان، زمینه جنبش‌های عدالت خواهانه را در افریقه فراهم ساخت. نقطه آغاز مهدویت، در اندیشه‌ها و فعالیت‌های شیعیان در شرق و غرب ریشه داشت. چند سال بعد از خلافت حضرت علی (ع) و شکست قدرت سیاسی و دولتی اهل بیت در شرق، صناعی برای دعوت به محبت اهل بیت، فعالیت‌هایی در مغرب انجام داد. حضور حلوانی و سفیانی در نیمه قرن دوم در مغرب، زمینه‌های مهدویت شیعی را آماده ساخت. ابن عذاری، فعالیت‌های او را به مرحله شخم زدن زمین تشبیه کرده است. ابو عبدالله شیعی و برادرش، ابوالعباس، در مرحله نهایی و استحصال از مهدویت وارد مغرب شدند. عبیدالله مهدی میوه بذری بود که دو قرن پیش در مغرب مراحل تکامل خود را به صورت نهفته طی کرده بود. عبیدالله مهدی کار خود را در مغرب، براساس این روایت از پیامبر که خورشید از مغرب طلوع می‌کند (علی رأس ثلاثیایه تطلع الشمس من مغربها)، آغاز کرد.^{۲۷}

بسیاری از فقهای شیعه و وابستگان آنها و کسانی که به مذهب عراق بودند، در دوره اگلبی، به شدت مورد آزار قرار گرفتند. عده‌ای از فقهاء قیروان از عبیدالله شیعی استقبال کردند و به مدح او زبان گشودند و گروهی نیز او را انکار کردند. این اقبال و ادبار در بین مردم نیز به همین شکل بود؛ اشعاری در مدح عبیدالله سروده شد که از آمادگی اذهان برای ظهور مهدی و غلبه افکار موعودگرایی بر فرهنگ عامه حکایت می‌کرد؛^{۲۸} هم‌چنین اشعاری در ذم عبیدالله مهدی سروده شد و برخی از فقهای مغرب او را به کفر متهم کردند.^{۲۹} براساس مفهوم این اشعار، راه خلاص شدن از ظلم اگلبیان، پناه بردن به دامن مهدویت عبیدالله شیعی نیست. بر این مبنا، آنها منکر مهدویت شدند و تحمل ظلم را آسان‌تر از تحمل کفر و حماقت پذیرش ادعای مهدویت عبیدالله شیعی دانستند؛ فردی که نشانه‌های دروغ‌گویی از چهره و رفتار او هویدا بود.

هم زمان با دوره اگلبی در قیروان ظلم بسیاری بر شیعه اعمال می‌شد؛ ابراهیم بن

محمد الضبی، معروف به ابن بردون، و ابوبکر بن هذیل، دو فقیه شیعه که مردم را بر ضد عثمان و ابوبکر تحریک و محبت علی را ترویج می‌کردند، مصلوب شدند. ظلم و ستم اغلبی چنان فراگیر شد که چندین شورش مردمی را به دنبال داشت. این شورش‌ها در چهارچوب الگوهای خروج، صورت می‌گرفت. منصور طنبذی در سال ۲۱۷ با شعار رفع ظلم اغلبیان و برپایی عدالت، بر ضد زیاده‌الله قیام کرد. او سکه‌هایی با نشان کلمه عدل ضرب نمود. ورود عبیدالله مهدی به افریقیه در میان تلاطم ظلم ستیزی ناشی از این شورش‌ها بود. افریقیه در حال انفجار بزرگ از ظلم دولت اغلبی بود. مردم تونس، جزیره ادریس و باجه، بر ضد ابراهیم بن احمد اغلبی شوریده بودند و فقط نواحی ساحلی و شرق تا طرابلس در دست دولت اغلبی بود. با فراهم شدن زمینه مناسب برای بهره‌گیری از نیروی مهدویت، انبوهی از فقهای شیعه و سنی از عبیدالله شیعی با عنوان موعود منجی استقبال کردند.

محققان، استقبال مردم قیروان را از همه جنبش‌های معارض، در دوره‌های ولایه و دولت‌های حاکم بر قیروان، پدیده‌ای اساسی در تاریخ این دیار می‌دانند. طنبذی و عبیدالله مهدی با شعار عدالت و مبارزه با ظلم اغلبی وارد میدان شدند و مورد استقبال مردم قیروان قرار گرفتند. عبیدالله موفق شد به طور کامل و مناسب از وضعیت مزبور برای اعلام مهدویت خود استفاده کند. موفقیت چشم‌گیر عبیدالله مهدی و داعیان او در حالی بود که برخی از قشرهای مردم، مهدویت او را نپذیرفتند. چنانچه در شعر ابن عذار تصریح شده است که این گروه از مردم می‌گفتند: ظلم و ستم را می‌پذیریم و برای رهایی از آن به کفر و حماقت، یعنی مهدویت عبیدالله مهدی پناه نمی‌بریم، چاره نجات از ظلم دولت اغلبی، تمسک به این مهدویت نیست. به دنبال این زمزمه‌ها، ابوعبدالله شیعی، داعی زحمت‌کش عبیدالله مهدی، به بی‌کفایتی وی پی برد و در جلسه‌ای با حضور کتامه در شهر تنس، اعلام کرد که انتخاب عبیدالله به عنوان مهدی اشتباه بوده و او فاقد صفات مهدی معلوم در روایات است و هیچ کدام از علایم جسمانی، مانند مهر پشت کتف و نوشته «المهدی

رسول الله»، بر بدن او دیده نمی‌شود. هم‌چنین، رفتار قبیحی که از او مشاهده شده است با شأن مهدی معلوم در روایات سازگار نیست.

هم‌چنین در این زمان، خواجه صفریه نیز در سجالنامه اعلام خلافت کردند و قدرت را به دست گرفتند و اسول بن میمون بن مدرار الصفری بالله به نام شاکریه سکه زد.^{۳۰} اولین فعالیت سیاسی عبیدالله شیعی، حذف خواجه بنی مدرار بود.

مهدی اکبر

گروه‌هایی غیر از امویان و شیعه نیز از مهدویت سود جستند. یکی از این گروه‌های مهم که از اواخر دوره ولایت در مغرب ظاهر شدند، خواجه بر غواطه بودند. از سال ۱۲۲ هـ - ۷۴۰ م خیزش عظیمی از بربرها در مغرب، به رهبری میسره الفقیه (الحقیر) در چهارچوب مبارزه با ظلم عرب در دوره ولایت، آغاز شد، مهمترین محصول این مبارزات بربر، «غزوة الاشرف» در اواخر دوران ولایت بود که به قتل عده‌ای از اشراف عرب منجر شد. از شعارهای آنها برابری مسلمانان در کسب خلافت بود، لذا با میسره بیعت کردند. آنان بعد از قتل میسره با طریف و پس از او با فرزندش صالح بیعت کردند. حرکت فرهنگی بربرها و استفاده آنها از ظرفیت مهدویت با صالح شروع شد. حرکت بر غواطه، جنبشی مردمی و نژادی برای تحقق آرمان‌های قومی بربر بود. آنها در این راه از جریان مهدویت بیشترین سود را بردند. حضور جماعت زیادی از قبایل شورشی و معترض بربر در اطراف صالح که برخی از مورخان او را منسوب به حصن برباطه از شذونه آندلس دانسته‌اند، بزرگ‌ترین گام در راه شکل‌گیری قبایل برغواطی بود. این قبایل به دلیل پیروی از صالح، برباطی نامیده شدند و عرب با تغییراتی آنان را برغواطه خواند.^{۳۱}

صالح، شریعت جدیدی آورد و خود را صالح المؤمنین و موعود قرآنی دانست و اعلام کرد مهدی آخرالزمان است و در هنگام جنگ با دجال خروج می‌کند. نام این رهبر برغواطی در عربی، «صالح» و در سریانی، «اوربا» و به زبان بربری، «رابا» می‌باشد. او از روایات نام‌های مهدی استفاده کرد و با ترجمه نام خود به زبان‌های دیگر، خود را مهدی معلوم در روایات دانست. صالح برای ایجاد اتحاد سیاسی در بین مردمی که در خصوص

موعود اعتقاد مشترکی داشتند و هر کدام مهدی را به نامی می‌شناختند، خود را مهدی منتظر پیروان هر سه دین «مهدی اکبر» نامید. در حقیقت، تحرک برغواطه از دهه پایانی قرن اول (مقارن با فتوح مسلمانان در مغرب)، به منزلهٔ مقابله با تجاوز و ظلم روزافزون عرب بود که به صورت جریان عدالت‌خواهی درآمد و به برخورد وسیع نظامی با مهاجمان در مغرب منجر شد. موج کوبنده‌ای که برغواطه از مغرب اقصی آغاز کردند، به افریقه (مغرب الادنی) کشیده شد. جنبش نژادی بربر سراسر مغرب را فرا گرفت. بربر برانس با عبدالملک بن سکرید بیعت کرد و نزدیک بود که سلطه عرب یک‌سره از مغرب برافتد. بربرهای کوه‌نشین (بتر) با استفاده از ظرفیت مهدویت، زلزله‌ای در مغرب به پا کردند که تا چند قرن، بر مناطقی از مغرب مسلط شدند.

این اولین و آخرین شورش نژادی بربر با استفاده از نیروی دین و در بستر مذهب علیه مذهب نبود. بربرها چندین بار اقدام به ارائه قرآن به زبان بربر و ارائه قرآن، معارف اسلامی و اعتقادات بر وفق مصالح و سنن و عرف خود نمودند. مردی به نام حامیم از بربر بتر به سال ۳۱۳ هـ، در جبال غماره قیام کرد و ادعای نبوت نمود. او قرآنی با زبان بربری آورد.^{۳۲} شقیبا بن عبدالواحد مکناسی در شنتبریه، در حدود سال‌های ۱۵۱ تا ۱۶۰ هـ نیز از جمله مدعیان نبوت در غرب بود.^{۳۳}

گزارش‌های مربوط به گروه‌های مدعی نبوت و مهدویت؛ مانند برغواطه، نشانهٔ اوج استفاده آسان و متداول گروه‌های مختلف رقیب و قدرت طلب از الگوی ظهور منجی قائم است. بربرها برای تأسیس دولت محلی بارها، از این الگو استفاده کردند. با سقوط امویان، برغواطه در طنجه، سبتنه و جبال غماره، امارت مستقلی تشکیل دادند.^{۳۴}

مهدویت ابن تومرت

قبایل برغواطی به خوبی از موقعیت‌های مختلف سیاسی - اجتماعی منطقه در راستای مصالح خود بهره می‌جستند. آنها از حمایت فاطمیان و بنی حمود برخوردار شدند و از فرصت سقوط امویان بهترین بهره را به دست آوردند. بعد از فروپاشی فاطمیان، وابستگان

برغواطی آنها در صفاقس که از بنوملیل بودند، اعلام استقلال کردند.^{۳۵} یوسف بن تاشفین، امیر بزرگ مرابطی، برای سلطه کامل بر برغواطه مجبور شد، دست نشانده علویان مدعی مهدویت در آندلس، یعنی بنی حمود را از میان بردارد. با قتل عام و سرکوب مکرر برغواطه و شیعیان در مغرب و آندلس مدعیان سنتی مهدویت در مغرب از دور خارج شدند و زمینه برای مهدی بن تومرت (۵۲۴ هـ) فراهم شد تا بزرگ‌ترین ادعای سیاسی مهدویت را مطرح کند. او جامع شعارهای همه مدعیان مهدویت پیش از خود بود و عناصری از ویژگی‌های مهدویت شیعه، خوارج، مرابطین و امویان را در دیدگاه خود جا داده بود.

ابن تومرت، بزرگ‌ترین مدعی مهدویت در مغرب بود. اهمیت وی به دلیل ارتباط با دستگاه خلافت بغداد از طریق غزالی و نیز رشته پیوند و انتقال اندیشه مهدویت در شرق و غرب جهان اسلام است. مردم مغرب، نقش او را به مثابه بودا تلقی کرده، او را «اسوفا» می‌نامیدند. دلایل استقبال از مهدی و موفقیت او در استفاده از نیروی مهدویت، عبارتند از:

۱. او از پیش خود را برای اعلام مهدویت آماده کرد، نیروهای خواص معتقد به خود را براساس الگوی یاران مهدی معلوم در روایات، در رده بندی تشکیلاتی بسیار منظم و منسجم، سامان داد و عموم مردم را با نظم معینی در ارتباط تشکیلاتی با خود قرار داد. تعلیم و پرورش افراد مستعد پیش از ادعای مهدویت صورت گرفت.

۲. براندازی مرابطین: بستر ظلم ستیزی که به دنبال فساد مرابطین فراهم آمده بود و در کنار تعارض قبیله‌ها (اکثر قبایل مصامده از مرابطین ناراضی بودند)، بهترین وسیله برای قدرت نمایی مهدی بود. جامعه او آماده ظهور ظلم ستیزی بود که مرابطین را از صحنه خارج کند... او مرابطین را فته باغیه معرفی می‌کرد.

۳. هجوم نیروهای صلیبی به سواحل کشورهای غرب اسلامی، حضور دولتی دینی در این منطقه را طلب می‌نمود.

۴. ذهنیت مهدوی مردم: مهدی خود را از نسل پیامبر دانست و ادعای عصمت نمود تا در بین مردمی که با اندیشه‌های مربوط به ظهور مهدی وعلائم او از طریق شیعه آشنا بودند، پذیرفته شود. او پیش از مهدویت به «امام» و بعد از آن به «امام معصوم» و

«مهدی معلوم» معروف شد. مهم‌ترین جنبهٔ اندیشه مهدوی ابن تومرت، استفاده از اندیشه‌های شیعه در زمینه امامت است.^{۳۶} اخلاف ابن تومرت نیز این چهره‌سازی را دنبال کردند. عبدالؤمن هم نسب خود را از طریق ادریسیان به پیامبر رساند.^{۳۷} و خود را از اعرابی دانست که بنا به ملاحظه، باید شرق و غرب جهان را تصرف کنند. جانشینان ابن تومرت هم چنان در نامه‌های رسمی خود از مهدی با عنوان امام معصوم یاد می‌کردند و با استفاده از القاب خلافتی مناسب مهدویت، آداب خاصی برای بزرگداشت مقام مهدویت او اجرا می‌کردند.

۵. استفاده گسترده و منظم از خشونت نظامی بر ضد مخالفان به دست ابن تومرت و جانشینان او.

منکران مهدویت ابن تومرت

ابن تومرت پیش از ورود به مغرب، از مکه و مصر رانده شد و در مغرب نیز با موج عظیمی از مخالفان، منکران و مدعیان مهدویت روبه‌رو شد که تعداد آنها درخور توجه است. نویسندهٔ کتاب *اخبارالمهدی* از ۳۱۳ شورش ارتدادی در مغرب بر ضد مهدی بن تومرت که مهدویت او را انکار کردند، یاد کرده است.^{۳۸} هم‌چنین، وی از دوازده شورش ارتدادی در آندلس نام برده است.^{۳۹} سرکوب شورش‌ها باعث شد مورخان از سفاکی و خون‌ریزی مهدی در ادعای مهدویت یاد کنند. ذهبی ضمن تأکید بر سفاکی مهدی، بر کذب او ادعای اجماع کرده است.^{۴۰} از جمله مدعیان مهدویت در دوره موحدین، محمد بن عبدالله بن هود ماسی در سوس است. او مهدویت مهدی را انکار کرد و قیام بزرگی بر ضد موحدین به راه انداخت و خود را هادی نامید. سرانجام، وی به دست عبدالمامون در ذوالحجه ۵۴۱ هـ، سرکوب شد.^{۴۱} در سال ۵۴۰ هـ و هم‌زمان با اواخر دولت موحدین، شخصی به نام ابوالقاسم احمد بن حسین بن قسی که از کارگزاران مرابطین در آندلس و مدتی به کار خزانه داری مشغول بود، هم‌زمان با فتنه ابن هود ماسی در مغرب، در آندلس

ادعای مهدویت نمود و مهدویت ابن تومرت را منکر شد.^{۴۲} در سال ۶۰۰ هـ عبدالرحمن بن الفرس از علمای آندلس در بلاد جزوله در ایام ناصر موحدی، ادعا کرد که مصداق مهدی معلوم در این روایت پیامبر است: لا یقوم الساعة حتی یخرج رجل من قحطان یشوق الناس بعصاة یملاها عدلا کما ملئت جورا... در همین سال در جبال ورغه، محمد بن عبدالله بن عاضد، آخرین خلیفه فاطمی مصر، خود را مهدی منتظر نامید. در سال ۶۰۱، نیز پسر او خود را فاطمی خواند.

با سرکوب جنبش‌های مهدویت، موحدین دولت قدرت‌مندی براساس مهدویت برپا کردند و حدود نود سال بر سراسر مغرب و بخش اعظمی از آندلس حکومت کردند. در اواخر حکومت آنها، مامون، خلیفه موحدی، مهدویت مهدی را انکار کرد و گفت: هر چه مهدی بن تومرت گفته بدعت است. سرانجام، مخالفت شدید شیوخ موحدین با او، زمینه‌های سقوط دولت موحدین (۶۴۶ - ۵۱۵) را فراهم کرد.

مهدویت حفصی و نامه مکه

با سقوط دولت موحدین، چهار دولت در مغرب روی کار آمدند. مهم‌ترین این دولت‌ها که خود را وارث دولت موحدین و ارزش‌های مهدویت می‌دانست، دولت حفصیان بود. مؤسس این دولت، عبدالواحد حفصی، از اصحاب خاص مهدی بن تومرت بود. ابوزکریا اولین امیر حفصی که مدت‌ها والی افریقیه بود، با خلع مأمون موحدی، منکر مهدویت ابن تومرت، در سال ۶۲۶ هـ اعلام استقلال نمود.

دولت حفصی را می‌توان دولت مهدویت خواند. دومین امیر حفصی در ۶۴۷ هـ خود را خلیفه و امیرالمومنین نامید و ملقب به المستنصر بالله شد؛ لقبی که مناسب با اندیشه مهدویت است. ابن سبعین، از فلاسفه و متصوفه بزرگ، در خطبه‌ای مستنصر را مهدی معلوم معرفی کرد. بعد از آن که بیبرس، امیر مکه، سلطان ممالیک مصر و شام و همه امیران مغرب از بنی مرین و بنی زیان نیز با مستنصر بیعت کردند وی در نیمه قرن هفتم

هجری، در مرکز توجه مسلمانان قرار گرفت و با استفاده از همین قدرت، در جنگ صلیبی هشتم (۶۶۸) لوئی نهم و هم پیمانان او را شکست داد.

اقدام ابن سبعین در اعلام مهدویت مستنصر، نظیر عمل غزالی بود که در اعلام مهدویت المستظهر بالله، کتاب *المستظهری* را نوشت. ابن سبعین، خلیفه حفصی، المستنصر را با عنوان «هو المهدی البشر»، معرفی کرد.^{۴۳} او با تأکید بر اندیشه مهدویت نوعی مستنصر، نیاز به نسب علوی برای ادعای مهدویت را منتفی دانست و در رساله بیعت امیر مکه، مستنصر را امامی معرفی کرد که خداوند بر مستضعفان زمین منت نهاده و او را برای نصرت دین محمدی به آنها داده است. او مستنصر را دارای سنت محمدی، سیرت ابوبکری، شخصیت علوی و نسب عمری معرف کرده است.^{۴۴}

اعلام مهدویت، امامت و خلافت مستنصر حفصی با مخالفت‌های خونینی روبه‌رو شد که می‌توان آن را واکنش تند به انکار نسب علوی و فاطمی در ادعای مهدویت دانست. از جمله احمد بن مرزوق ابن ابی عماره مسیلی، بین سال‌های ۶۸۱ تا ۶۸۳ هـ با ادعای نسب فاطمی و علوی، خود را مهدی معلوم منتظر علوی دانست. و مردم بسیاری از شهرهای تونس نیز با او بیعت کردند. ابن ابی عماره یک سال و ۵ ماه و ۲۷ روز با ادعای مهدویت بر بخشی از تونس حکومت کرد^{۴۵} و از حمایت اعراب طرابلس برخوردار بود. سرانجام وی در بجایه اعلام کرد که فضل بن واثق بن المستنصر است و خلافت حفصی حق اوست. وی بسیاری از اطرافیان خود که از خاندان حفصی بودند، کشت. به گفته ابن خلدون، ابن ابی عماره فقط برای کسب قدرت ادعای مهدویت کرده است.^{۴۶}

ابن خلدون، حاجب دولت حفصی، اعتقاد به مهدی موعود براساس اعتقاد امامیه را غلوآمیز می‌داند و از «سردابیه» که به امید ظهور امام زمان، در هر غروب با اسب مخصوص به دجله (محل غیبت آن حضرت) می‌رفتند و برای ظهور ایشان دعا می‌کردند، با عنوان «غلاة» یاد می‌کند.^{۴۷}

تصوف؛ مهدویت و شرفای سعدی

شرفای سعدی از اشراف حجاز (ناحیه ینبع النخل، ساحل دریای سرخ) نسب خود را به امام حسن (ع) می‌رساندند و خود را عموزادگان سادات سجلماسه به حساب می‌آوردند. شاعرانی در قصاید خود ظهور آنها را در راس قرن دهم هجری به عنوان مجدد دین، با حدیث پیامبر (ص) مرتبط می‌دانستند که «ان الله یبعث علی راس کل قرن من یجدد لهذه الامه من یجدد امر دینها».^{۴۸}

به قدرت رسیدن آنها در سال ۹۱۶ هـ / ۱۵۱۰ م، به دنبال نیاز به حضور آنها در جهاد بر ضد نصاری در مغرب اقصی صورت گرفت. در زمان امارت سلطان ابوعبدالله الوطاسی از فاس، مردی از اشراف، از جمله علماء وزهاد به نام اباعبدالله محمد القائم بامرالله در عهده ظهور کرد. ورود او به عرصه جهاد بر ضد مسیحیان، همراه با پیروزی بود؛ لذا همه قبایل سوس به امامت او رضایت دادند. با جهاد او نصاری از سواحل مغرب اقصی خارج شدند. با مرگ او در ۹۲۳ هـ، پسرش، ابی العباس احمد اعرج، به امارت رسید.

در سال ۹۳۳ هـ و در دوره ابی العباس احمد پرتغالی‌ها سواحل مغرب را ترک کردند.^{۴۹} او به علت جایگاهش در جهاد ساحلی علیه نصاری، به المهدی ملقب شد. در عصر او بزرگان بی‌شماری به خود لقب مهدی دادند. گویا استفاده قدرت‌های حاکم در مغرب اقصی از الگوهای مهدویت، باعث شد که گروه زیادی با نام مهدی آماده جهاد باشند. این مطلب گویای نجات مغرب با اسم مهدی است؛ چنانچه در بیت ابن مخلوف آمده است که اگر این هاشمی؛ یعنی سلطان ابی عبدالله محمد، ملقب به مهدی نبود کفر بر سراسر مغرب حاکمیت مطلق پیدا می‌کرد.^{۵۰}

مهدویت در دوره سعدی براساس تصوف و نسب علوی شرفاء سعدی که بر مذهب تسنن بودند، شکل گرفت. کراماتی که از بزرگان صوفیه نقل می‌شد، مایه جلب توجه و عنایت مردم به آنها بود و از این طریق، ادعای ارتباط مستقیم با خدا و من عندالله بودن و مقاماتی در حد نبوت و نوعی مهدویت به مفهوم لغوی، در خصوص آنها مطرح بود.

از جمله این افراد از شیخ ابوالعباس احمد بن یوسف الراشدی (د: ۹۲۷ هـ)، ساکن

ملیانه، نام برده‌اند که می‌گفت: طریق هدایت تنها راه من است و هر که از طریق من نگوید خدا او را به بیماری مبتلا خواهد ساخت.^{۵۱} او اهل کرامات بود و دربارهٔ او قائل به نبوت بودند. در سال ۹۹۳ هـ مردی به نام جاج قرقوش در جبال غماره و بلاد هبط ظهور کرد و خود را امیرالمومنین نامید. فقیه ابوالعباس احمد بن عبدالله السجلماسی، معروف به ابی محلی، سرآمد صوفیه شد و به مقام ولایت رسید و آن گاه خود را مهدی معلوم در روایات دانست. شیخ یونینی در گفت و گو با او می‌گوید: چون ادعای مهدویت کرد و خود را مهدی معلوم نامید از او تبری جستیم.^{۵۲}

در حقیقت، او با امر به معروف و نهی از منکر، برای از بین بردن ظلم و فساد فراگیر زمان خود قیام کرد و خود را مهدی منتظر فاطمی واجب الطاعه نامید. او انبوهی از مردم را جمع کرد و با رؤسای قبایل و بزرگان شهرها مکاتبه کرد و به خود خواند. وی خطاب به مردم می‌گفت: شما از اصحاب پیامبر افضل و برتر هستید، چون شما در زمان باطل به یاری حق شتافته‌اید و آنها در زمان حق به یاری حق شتافتند. او با جنگ، شهرهای مغرب اقصی و سرانجام مراکش را تسخیر کرد.^{۵۳} سلطان زیدان سعدی، مجبور شد برای مقابله با آن مدعی مهدویت، از فقیه ابی زکریا یحیی بن عبدالله المنعم از فقهای بزرگ صوفی که صاحب زاویه پدرش در جبال درن و در ناحیه سوس سرشناس و مورد اعتماد مردم بود، کمک بگیرد. سپاهیان سلطان در اختیار فقیه قرار گرفت. او در نبرد هشتم رمضان سال ۱۰۲۲ هـ مراکش را محاصره کرد. در حمله به مراکش، ابی محلی در اثر اصابت گلوله به گلویش کشته شد. مشهور شده بود که از کرامات ابی محلی این است که گلولهٔ سرب در او اثر نمی‌کند، اما بسیاری از اصحاب و پیروان او مرگ او را قبول نکردند و معتقد شدند که او زنده و غایب است. از ابی محلی به عنوان صوفی دجال که ادعای مهدویت کرد، نام برده‌اند.^{۵۴}

سلطان زیدان سعدی در نامه‌ای به فقیه ابو زکریا یحیی، بحران ولایت و قطبیت در مغرب اقصی را این طور توضیح داد که قدرت ولایت، اقطاب صوفیه و بزرگان فقهاء باید در خدمت سلطان و دولت سعدی باشد، نه این که افرادی از فقهاء صوفیه، اقدام به جهاد

کنند، سلطان در مهم‌ترین بخش‌نامه خود، محی‌الدین عربی را مسئول بحران مهدویت در زمان خود دانسته است. به عقیده او، محی‌الدین با طرح این سخن که ولی کسی است که خداوند علم خاصی به او القاء می‌کند که حتی انبیاء را از آن مطلع نکرده و این که ابن‌عربی خود را مصداق آن ولی معرفی کرده، به خطا رفته است. در حقیقت، در این نامه به طرح مهدویت نوعیه از جانب محی‌الدین اشاره شده که راه را برای ادعای مهدویت اقطاب صوفیه باز کرده است و آنها وقتی حس کردند به مقام قطبیت و ولایت رسیده‌اند می‌توانند ادعای مهدویت کنند. سلطان در پایان نامه خود می‌نویسد: «اوضاع سیاسی و مملکت‌داری اکنون مقتضی چنین حرکتی از سوی ابن‌محلّی نبود».^{۵۵} سلطان در حقیقت با این نامه در صدد کنترل مسئله خروج بر سلطان بوده است و این که نباید همواره مجوزی دائمی برای این کار در اختیار همه فقها صوفیه باشد که هر زمان خواستند با ادعای ولایت و مهدویت علیه سلطان خروج کنند.

در این زمان، بسیاری از اقطاب صوفیه در عرصه جهاد با نصاری فعال بودند و به طور مثبت، از نیروی ولایت خود برای مقابله با هجوم نصاری به سواحل مغرب اقصی سود می‌بردند؛ مانند ابی‌عبدالله العباسی (۱۰۹۰ هـ) که از بزرگان عصر خود بود و مردم برای اعلام جهاد و رهبری او بر ضد نصاری، در اطراف او متحد شدند^{۵۶} و سلا را از چنگال نصاری نجات دادند.^{۵۷} از جمله صوفیانی که با متجاوزان نصاری در خاک مغرب اقصی مبارزه می‌کردند، باید از صوفیان زاویه دلاء نام برد که نسب علوی داشتند.

دولت سعدی بعد از ۱۴۰ سال حکومت در مغرب اقصی، با قتل سلطان ابی‌العباس منقرض شد. یکی از ادله انقراض این دولت، ناتوانی در استفاده از مبارزات صوفیانه در برابر تجاوزات نصاری بود؛ از این رو، مردم از میان دسته جدیدی از اشراف که نسب علوی داشتند، گروهی را انتخاب کردند که بتوانند مبارزه و مقاومت در برابر نصاری را بر محور آنها از نو سازمان دهند و رونق ببخشند. با این وصف، سعدی‌ها به نام مهدویت اولین امیر آنها، به خود لقب مهدویت‌القائم بامرالله دادند. آنان که با ادعای اصلاح و رفع ظلم و فساد و نیز برای استفاده از نیروی مهدویت روی کار آمدند، چون قادر به ادامه حکومت

براساس ارزش‌های مهدویت نبودند، رو به ضعف نهادند و سقوط کردند. این حادثه گویای بی‌رنگ شدن ارزش‌های مهدویت و فروکش کردن شور آن در مغرب، در اواخر دوره سعدی است.

دولت علوی؛ کفایت به جای مهدویت

در دوره علویان، استقبال مردم مغرب از گروهی از اشراف علوی باعث انتقال قدرت از خاندان سعدی به خاندانی از اشراف علوی، منسوب به امام حسن (ع) گردید. از نسب آنها با «سلسله الذهب» یاد شده است. در آغاز، آنها بدون هیچ گونه ادعایی در خصوص ولایت مهدویت، اصلاح و مقابله با فساد و ظلم روی کار آمدند و این نقطه تفاوت دولت‌های سابق در مغرب با دولت علوی بود که با ادعای مهدویت و اصلاح به قدرت رسیدند. مهم‌ترین زمینه روی کار آمدن علویان این بود که طریقت‌های متعدد صوفیه با ادعاهای پی در پی مهدویت که برای قدرت طلبی بود، مردم را خسته کردند؛ لذا قدرت را به اشراف علوی دادند.^{۵۸}

در حقیقت روی کار آمدن علویان، نوعی گرمی داشت علویانی بود که نسبشان به امام حسن (ع) می‌رسید. اشراف علوی نیز مانند فرق صوفیه مغرب دارای زوایا بودند و کراماتی به آنها نسبت داده شده است.^{۵۹} با این موقعیت معنوی، اشراف علوی موفق شدند حکومتی قدرت‌مند در مغرب ایجاد کنند، آشوب اواخر دوره سعدی که می‌توانست قدرت سیاسی مسلمانان را در مغرب نابود کند کنترل نمایند و سیاست استفاده از نسب علوی جای‌گزین استفاده از مهدی‌های مؤید من عندالله که از اقطاب و اولیاء صوفیه صاحب کرامت بودند، گردید و متصوفه مدعی مهدویت، مغضوب سلطان وقت قرار گرفتند.

در اواسط حکومت بنی وطاس در مغرب اقصی، عمروبن سلیمان السیاف در بلاد سوس قیام کرد. او از متصوفه پیرو امام جزولی بود. جزولی از صوفیان بزرگ مغرب و در ردیف غزالی، و ابن تومرت بود که جریان گسترده‌ای از فرهنگ تصوف را در مغرب حاکم ساخت. عمروبن سلیمان، شاگرد جزولی، در ۷۸۰ هـ خود را مرتبط با حضرت خضر دانست

و ادعا کرد که از طرف او الواحی دریافت کرده است و سپس خود را فاطمی منتظر نامید. او به سال ۸۹۰ هـ کشته شد.

محمد بن عبدالله المهدی السوداني حسینی النسب، از متصوفه نوبه و حبشه، با استفاده از موقعیت معنوی خویش در بین مردم سودان و نیز ارتباط با درویش‌ها، برضد قوای متحد انگلیس و مصر قیام کرد. او در سال ۱۲۹۸ هـ خود را مهدی خواند و با لشکری حدود سی هزار نفر، قوای انگلیس را شکست داد. پیروزی او آثار شگرفی در جهان اسلام به جای گذاشت. اما نماینده او در بین بربرها موفقیتی به دست نیاورد. مهدی سودانی بارها لشکر انگلیسی که از مصر به سودان هجوم می‌آورد درهم شکست و تلفات سنگینی به آنها وارد ساخت. مهدی در سال ۱۳۲۰ هـ در ام درمان به علت بیماری درگذشت. در همین ایام، اشراف نیز در نقاط مختلف مغرب اقصی در موقعیت ضعیفی قرار داشتند و تحرک آنها در برخی مناطق سرکوب شد. و امیدی به جنبش‌های ظلم ستیز براساس مهدویت نمی‌رفت.^{۶۰} بنابراین علما در پاسخ به درخواست سلطان درباب مدارا با فرنگی‌ها و این که مصلحت در هدنه است و مفسده روابط با نصاری کمتر از ضرر جنگ با آنهاست، فتوا دادند.^{۶۱} این فتوای علمای مغرب حاکی از پایان قدرت مهدویت در مغرب اقصی است و نشان می‌دهد که علمای مغرب هیچ‌گونه موقعیت مناسبی برای استفاده از ظرفیت مهدویت، در اطراف خود سراغ نداشته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. کاربرد واژه دکترین از واژه‌های قرون جدید در مورد مهدویت از اصطلاحات قرون وسطی جای تأمل دارد که آیا مجاز به چنین کاری هستیم؟ مگر این که دکترین را به معنی اجتهاد بدانیم؛ چنان که در اصطلاحنامه آموزش اسلامی آمده است.
۲. ابن جوزی، *المنتظم فی التاريخ*، چاپ دوم، (بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵) ج ۱۳، ص ۲۸۳.
۳. احمد بن خالد ناصری، *الاستقصاء لخبار دول المغرب الاقصی*، (رباط، منشورات وزارة الثقافة والاتصال ۲۰۰۱) ط اول، ج ۸، ص ۱۳۲.
۴. ابن جوزی، *پیشین*، ج ۱۳، ص ۲۹۳.
۵. همان، ج ۷، ص ۲۹۶.
۶. مرعی بن یوسف، *فرايد فواید الفکر فی الامام المهدی المنتظر*، نسخه خطی، ص ۱۰۳.
۷. ابن عذارى مراکشى، *البيان المغرب*، (بیروت، دارالثقافة، ۱۴۰۰ هـ) ج ۱، ص ۲۸۱.
۸. علامه محمد حسین طباطبایى، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ط اول (بیروت، اعلمی، ۱۴۱۷ هـ) ج ۱۶، ص ۳۳۲.
۹. علی بن سلطان محمد القاری الهروی، *رساله فی المهدی المنتظر*، نسخه خطی، ص ۱۲.
۱۰. (لا بد ان هذا البربرى سیظهر) ر، ک: علی بن زرع فاسی، *الانيس المطرب بروض القرطاس فی اخبار الملوك المغرب و تاریخ مدینه فاس*، (رباط، دار المنصور للطباعه و النشر، ۱۹۷۲ م) ص ۱۹۰.
۱۱. محی الدین ابن عربی، *فتوحات مکیه*، (قاهره، هیئته المصریه العامه للکتب، ۱۳۹۴ هـ) ج ۱۲، ص ۶۴.
۱۲. جلال‌الدین محمد بلخی، *مثنوی معنوی*، چاپ اول، (تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی‌تا)

- ص ۱۲۶.
۱۳. لیون افریقی، *وصف افریقا*، چاپ دوم (بیروت، دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۸۳) ج ۱، ص ۶۸.
۱۴. جولیس کونیستون، *انتظار مسیحا در آئین یهود*، ترجمه حسین توفیقی، چاپ اول، (قم، مرکز مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۷)، ص ۲۱.
۱۵. همان، ص ۴۷.
۱۶. کونیستون، پیشین، ص ۱۰۹.
۱۷. همان، ص ۱۱۰.
۱۸. همان، ص ۱۷.
۱۹. سبط ابن جوزی، *تذکره الخواص*، (قم، انتشارات رضی، ۱۴۱۸ هـ)، ص ۳۲۵.
۲۰. ابن عربی، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۳۶.
۲۱. ان ختم الولاية دون شک یورث الی مهدی مع المسیح، (ر، ک) همان، ج ۱۳، ص ۲۳۶.
۲۲. ابن الصغیر، *تاریخ بنی رستم*، ترجمه حجت‌الله جودکی، چاپ اول، (تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵)، ص ۳۳.
۲۳. همان، ص ۳۵.
۲۴. همان، ص ۴۶.
۲۵. ابن عذاری، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۴.
۲۶. محمد ابن خطیب، *اعمال الاعلام*، (بیروت، دارالمکشف، ۱۹۵۶)، ص ۳۶.
۲۷. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۱)، ص ۵۹۰.
۲۸. حل برقاده المسیح... حل بها آدم و نوح
۲۹. الجور قدر ضینا... لالکفر و الحماقه یا مدعی الغیوب ... من کاتب البطاقه.
۳۰. فاسی، پیشین، ص ۹۰.
۳۱. همان، ص ۱۳۲.
۳۲. همان، ص ۹۸.
۳۳. ابن عذاری، پیشین، ج ۲، ص ۸۰ - ۸۱.

۳۴. همان، ج ۳، ص ۲۵۱.
۳۵. عبدالوهاب حسنی، *ورقات*، چاپ دوم، (تونس، مکتبه المناره، ۱۹۷۲) ج ۲، ص ۴۴۲.
۳۶. ابن خلدون، *مقدمه*، (بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۴۲۰ هـ)، ص ۸۲، ۲۳۰.
۳۷. بیذق، *اخبار المهدي*، (پاریس، Orientalis telibrairie، ۱۹۲۸ هـ) ص ۲۶.
۳۸. همان، ص ۱۲۴.
۳۹. همان، ص ۱۲۶.
۴۰. ذهبی، *العبر فی خبر من غیره*، (کویت، بی تا) ج ۴، ص ۵۸.
۴۱. مولف مجهول، *الحلل الموشبه فی الاخبار المراكشیه*، (الدار البيضاء دارالرشاد الحدیثه، ۱۹۷۹ م) ص ۱۲۱.
۴۲. ناصری، *پیشین*، ج ۲، ص ۶۸.
۴۳. تلمسانی المقری، *نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب* (بیروت دارصادر، ۱۹۶۸ م) ج ۲، ص ۲۰۱.
۴۴. ابن خلدون العبر، (بیروت، دارالکتب اللبنانی - دارالکتب المصری، ۱۴۲۰ ق) ج ۱۲، ص ۶۳۸ و ۶۴۲.
۴۵. ابن شماع، *الادلة البینه التوراتیه فی مفاخر الدوله الحفصیه*، (بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۹۳۶) ص ۹۰.
۴۶. ابن خلدون، *العبر*، ج ۱، ص ۹۴۷.
۴۷. همان، ج ۱، ص ۳۵۲.
۴۸. ناصری، *پیشین*، ج ۵، ص ۱۶۶.
۴۹. همان، ج ۵، ص ۲۰.
۵۰. فله هذا الهاشمی و فضله ... فلولا صال الكفر اعظم صوله.
۵۱. ناصری، *پیشین*، ج ۵، ص ۵۶.
۵۲. همان، ص ۲۴۵.
۵۳. همان، ص ۲۳۷.

۵۴. همان، ص ۲۵۰.

۵۵. همان، ص ۱۵۷.

۵۶. همان، ص ۲۹۳، ۲۷۹.

۵۷. همان، ص ۲۹۹.

۵۸. همان، ج ۶، ص ۱۳.

۵۹. همان، ص ۱۳۳.

۶۰. همان، ج ۸، ص ۸۲.

۶۱. همان، ص ۲۰۱.

منابع

- ابن جوزی، سبط، *تذکره الخواص*، (قم، رضی، ۱۴۱۸ هـ ق).
- ابن جوزی عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق).
- ابن خطیب، *اعمال الاعلام*، (بیروت، دارالمکشف، ۱۹۵۶).
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه* (بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۴۰۸ ق).
- _____، *العبر، موسوعه العلامه ابن خلدون*، (بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۴۲۰ ق).
- ابن شماع، *الادله البینه النورانیه فی مفاخر الدوله الحفصیه*، (بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۹۸۴ م).
- ابن الصغیر، *تاریخ بنی رستم*، ترجمه حجت الله جودکی، چاپ اول، (تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش).
- ابن عذارى مراکشى، *البيان المغرب*، لافى بروفنسال، (بیروت، دارالثقافه، ۱۴۰۰ هـ).
- ابن عربى، محى الدين، *فتوحات مكيه*، تحقيق عثمان يحيى، (قاهره، الهيئه المصريه للكتاب، ۱۹۷۸ م).

- ابن یوسف ابن ابی بکیر بن احمد مرعی، *فراید فواید الفکر فی الامام المهدی المنتظر*، نسخه خطی موجود در مجموعه ۳۳۳ از مرکز احیاء التراث الاسلامی در قم.
- افریقی، لیون، *وصف افریقیا*، چاپ دوم، (بیروت، دارالعرب الاسلامی، ۱۹۸۳م).
- بلخی، جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی* (تهران، اسلامیه، بی تا).
- بیذق، *کتاب اخبار المهدی*، تحقیق لافی بروفنسال، (پاریس، ۱۹۲۸م).
- حسنی عبدالوهاب، حسن، *ورقات*، چاپ دوم، (تونس، مکتبه المناره، ۱۹۷۲).
- ذهبی، *العیر فی خیر من غیر*، (کویت، وزارة الارشاد، بی تا).
- سیوطی، جلال الدین، *تاریخ خلفاء* (قم، رضی، ۱۴۱۱ق).
- طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن* (بیروت، اعلمی، ۱۴۱۷ق).
- الغزنوی، امام محمود بن حمد بن الحسین، *کتاب العین و العیان عن وقعات آخر الزمان*، (نسخه خطی موجود در مجموعه ۳۳۳ از مرکز احیاء التراث الاسلامی در قم)
- فاسی، علی بن بی زرع، *الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار الملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس* (الرباط، دارالمنصور للطباعه و النشر، ۱۹۷۲م).
- کونیستون، جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ترجمه حسین توفیقی (قم، مرکز مطالعات و تحقیقات، چاپ اول، ۱۳۷۷).
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، (بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ه).
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ش).
- مقری، تلمسانی، *نفع الطیب* (بیروت، دارصادر، ۱۹۸۶م).
- الناصری، احمد بن خالد، *الاستقصاء لخبار الدول المغرب الاقصی* (الدارالبيضاء، منشورات وزارة الثقافة و الاتصال، ۲۰۰۱م).
- الهروی القاری، علی بن سلطان محمد، *رسالة فی المهدی المنتظر*.
- _____، *الحلل الموشیه فی ذکر الاخبار المراكشیه*، محقق سهیل زکار و عبدالقادر زمامه، (الدارالبيضاء، دار الرشاد الحدیثه، ۱۹۷۹م).